

تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل

«زیمان وستفالی تا امروز»

وستفالی و پیامد های آن

زمینه ساز این معاهدات جنگ های سی ساله مذهبی بود و دستاورد آن علاوه بر آزادی مذهبی که پیش از این هم به تایید امپراطوری مقدس رم - جرمنی و پادشاه فرانسه رسیده بود عبارت بود از تایید حق شاهزادگان در امضای آزادانه پیمان های صلح یا اعلان جنگ. به این ترتیب پوسته امپراطوری شکاف خورد و چهارصد شاهزاده نشینی به حاکمیت و استقلال دست یافتند. چنین بود که وستفالی سمبل و نماد عصر جدید و نقطه آغاز دولتهای ملی قلمداد شد.

زمینه ها

رنسانس و رفورم مذهبی به ترتیب زمینه های فکری و سیاسی تحولات بین المللی را فراهم آورد که به آن اشاره میکنیم.

رنسانس:

رنسانس یا نوزایی به تحولی گفته میشود که از اواخر قرن پانزدهم تمام جنبه های زندگی مردم اروپای باختری را در بر گرفت و موجب شگوفایی هنری، ادبی، سیاسی و اجتماعی شد.

جنبش اصلاح دینی:

در قرون سیزده و چهارده میلادی ساختار کلیسا به گونه ای بود که هیچ تغییری را بر نمیتابید، در نتیجه سر چشمه این تحولات اجتناب نا پذیر به خارج از کلیسا منتقل شد. اگر بخواهیم علل بلافصل اصلاح مذهبی را برشماریم باید به سه علت اشاره کنیم:

1 - علل مذهبی: نگرانی نسبت به آینده اعتقادات مذهبی مردم در پایان قرون وسطی ، دوستاناران مذهب مسیح را به فکر اصلاحات انداخت. این انگیزه که از هوا خواهی مذهب سرچشمه می گرفت به محکومیت شیوه های متداول در کلیسا و طرفداری از رابطه مستقیم با خدا از طریق مراجعه مستقیم به انجیل انجامید.

2 - اخلاق: سوء استفاده ارباب کلیسا از مقامات خود و اعمال خلاف شئون مذهبی ، اخلاق که از آنها سرمیزد باعث بی اعتباری آنها و روی برتافتن مردم از کلیسا می شد.

3 - اقتصادی و سیاسی: یکی از مفسد کلیسا ولخرجیها و اسراف هایی بود که هزینه آن از طریق تحمیل خراج به مومنین در همه سر زمین های اروپایی تامین و یا از طریق فروش بهشت به گناهکاران ثروتمند حاصل میشد. این تحمیلات که هم کمر مردم را خم میکرد و هم بر دولتها فشار وارد می ساخت باعث اعتراض دولتها و شاهزادگان میشد.

جنگ های مذهبی و آثار آن

جنگ های مذهبی در واقع در حدود یکصد سال طول کشید ولی تنها 30 سال آن جنبه بین المللی داشت و این جنگها در واقع پایانی بود بر تداخل در حوزه دین و سیاست در اروپا. و می توان گفت بعد از این جنگها استقلال حوزه سیاست به رسمیت شناخته شد. و نخبگان جوامع اروپایی پذیرفتند که امور دنیوی به جهان خرد و سیاست تعلق دارد و امور عقیدتی و کلیسا به جهان وحی. و قلمرو و منطق این دو جهان از یکدیگر جدا میباشد.

جنگ های سی ساله مذهبی از دو جنبه بررسی میشود:

الف : وضعیت امپراطوری مقدس و قدرت های دیگر جهان در قرن شانزدهم

ب : جنگ های سی ساله و قرار داد های وستفالی

تحولات علمی و فلسفی:

با ورود به قرون جدید اندیشه و علم هم تحول یافت و اروپای کلاسیک جای نگرشهای مابعدالطبیعه را گرفت. کلاس به معنای طبقه و جایگاه است و عصر کلاسیک به معنای تعریف و تشخیص جای درست هر موضوع و مفهوم است. و نتایج تحولات علمی و فلسفی عبارتند از:

- 1- بیداری روحیه علمی
- 2- جهش علمی

نتیجه رنسانس در بعد سیاسی معاهده وستفاليا 1648

«چرا معاهده و وستفاليا مبنای تاریخ روابط بین الملل قرار گرفت؟»

زیرا پس از معاهده وستفاليا فرانسه به عنوان حافظ آزادی های شاهزاده نشینهای آلمانی در می آید و سرزمین هایی به مدت دو قرن به صورت منطقه نفوذ فرانسه شکل میگیرد. و بدلیل عدم وجود قدرت بزرگ دیگری فرانسه می تواند اقتدار خود را به عنوان قدرت اصلی در اروپای مرکزی اعمال نماید.

توضیح: بعد از وستفاليا 1648 پنج قدرت اصلی وجود دارد 1- فرانسه 2- انگلستان 3- اتریش 4- پروس 5- روسیه که همگی اروپایی هستند و نظام بین الملل را اروپا تعیین میکند، یعنی نظام بین الملل اروپایی است.

بعد از سال 1648 ابتدا فرانسه گسترش پیدا میکند و سپس نوبت انگلستان میرسد. در کنار آن کشور های پروس و اتریش بصورت دولت های مستقل که از بدنه امپراطوری مقدس جدا شده اند به رأس هرم قدرت بین المللی صعود میکنند و روسیه هم ضمن گسترش مرزهای اروپایی خود به عنوان یک قدرت برتر در حال ظهور است. اینها قدرت هایی است که در حال صعود هستند.

در مقابل اینها چهار قدرت در حال زوال هستند 1- امپراطوری مقدس روم 2- امپراطوری عثمانی 3- سوئدن 4- جمهوری لهستان.

نظامیکه در این دوره وجود دارد نظام موازنه قوا است که چند ویژگی دارد:

1- تعداد قدرت ها زیاد است.

2- یک کشور باید موازنه گر باشد که دو قطبی نشود و موازنه یکطرف سنگینتر شود (موازنه گر حفظ وضع موجود به نفعش است)

3- ائتلاف از کل کشور ها یا یک کشور به تنهایی توان تغییر نظام را ندارد.

با توجه به حضور پنج قدرت اصلی پس از سال 1648 تا ختم سال 1945 ما شاهد شکل گیری یک نظام چند قطبی بر پایه موازنه قوا در اروپا هستیم. از سوی دیگر شاهد رقابت بین این کشورها در سه سطح متفاوت میباشیم.

1- رقابت بین انگلیس و فرانسه در سطح نظام بین الملل

2- رقابت بین روسیه و انگلیس در سطح اروپا و مناطق مجاور

3- رقابت بین پروس و اتریش در سطح همسایگی

عصر اقتدار فرانسه

بعد از معاهدات وستفالی چهار قدرت در برابر فرانسه وجود داشتند

1- امپراطوری مقدس روم که توسط خاندان هابسبورگ اداره میشد و پس از معاهدات وستفالی به تدریج مناطق تحت نفوذ خود در هلند و سوئیس را از دست دادند و بیشتر به تثبیت اقتدار خود در اتریش پرداختند و میتوان گفت که به تدریج رقابت بین فرانسه و امپراطوری مقدس به رقابت بین فرانسه و اتریش تبدیل شد.

2- جمهوری لهستان . این جمهوری در قرن 15 و 16 توانست قدرتمند گردد ولی بدلیل حملات مکرر کشور های همسایه و مداخله اشراف در سیاست و حکومت به تدریج تضعیف گردید. زیرا در لهستان پارلمان اعیان (سنا) پادشاه را انتخاب میکردند ولی برای جلوگیری از قدرت مند شدن پادشاه به وی تسلیحات و نیروی نظامی نمیدادند. در نتیجه پادشاه هر زمان که در مقابل حمله قرار میگرفت با دادن قسمت هایی از خاک کشور به یک پادشاه دیگر از وی تقاضای کمک میکرد . تا جایی که در قرن 17 این کشور به دفعات تجزیه شد تا اینکه در نهایت در قرن 18 از نقشه سیاسی اروپا جذف گردید.

3-امپراطوری عثمانی . این امپراطوری نیز از اوایل قرن 18 و بعد از پیمان کارلوویتز (1699) که مجارستان را از دست داد راه زوال را در پیش گرفت. و سال 1919 تبدیل به ترکیه شد. دو قرن و بیست سال دوام کرد زیرا انگلستان حمایت میکرد و حافظ منافع امپراطوری اسلامی بود در مقابل روسیه. و کشور های عربی هم بعد ها با کمک انگلیس تجزیه شد.

4-انگلستان . در این دوره انگلستان گرچه آینده درخشانی دارد ولی بدلیل اینکه مشکلات داخلی که در تمام قرن هفدهم در این کشور وجود داشت مشکلی برای فرانسه محسوب نمی شد. در واقع مشکل داخلی انگلستان مربوط به اختلاف میان سلطنت پلبن و بورژواها که در پارلمان انگلستان نماینده بودند بروز کرد و تا انقلاب با شکوه سال 1688 ادامه پیدا کرد. بورژواها طبقه متوسطی بودند که منبع درآمد شان صنعت است = متخصصین.

امکانات و توانایی های داخلی فرانسه

1- ابزار حقوقی

الف: معاهده وستفالی 1648

ب : معاهده پیرنه 1659

ج : معاهده الیوا و کپنهاک 1660

2 - سلطنت طولانی لویی چهاردهم (خورشید شاه)

1- ابزار های حقوقی

الف: معاهده وستفالی 1648

این معاهده باعث گردید تا علاوه بر ضعف خاندان هابس بورگ اتریش، کشور فرانسه به عنوان تضمین کننده آزادی و استقلال شاهزاده نشین های آلمانی و تثبیت کننده وضعیت موجود در منطقه اروپای غربی و مرکزی در آمد.

ب : صلح پیرنه

در سال 1648 و زمانی که لوی چهاردهم در دوران صغارت به سر میبرد اعیان فرانسه شورشی را بر پا کردند که کشور اسپانیا از این شورش حمایت می نمود. در این میان فرانسه موفق گردید که با انگلستان اتحادی را علیه کشور اسپانیا ایجاد نماید. دلیل نزدیکی انگلستان به فرانسه در این دوره این می باشد که هلند رقیب دریایی انگلستان متحد اسپانیا است و انگلستان با نزدیکی به فرانسه در واقع قصد تضعیف هلند را دارد که در نهایت انگلستان و فرانسه موفق میشوند اسپانیا را در سال 1659 شکست دهند و قرار داد صلح پیرنه را ما بین فرانسه و اسپانیا امضاء کنند.

براساس این قرار داد پادشاهی اسپانیا مجبور بود یکی از دخترهای خود را به عقد لویی چهاردهم در آورد. این اقدام به فرانسه امکان میداد تا در دعوای مربوط به جانشینی پادشاه اسپانیا دخالت کند.

ج : پیمان الیوا و کپنهاک

در سال 1656 سوئدن به حال لهستان حمله میکند در مقابل ائتلافی از کشورهای روسیه، لهستان، دانمارک و براندربورگ علیه سوئدن ایجاد میگردد و فرانسه برای جلوگیری از شکست سوئدن به نفع این کشور وارد جنگ می گردد و با توجه به قدرت فرانسه این کشور موفق می گردد پیمان صلح الیوا را در سال 1660 میان سوئدن و لهستان به امضای برساند و پس از آن نیز قرار داد کپنهاک را نیز به امضای سوئدن و دانمارک می رساند. در این دوره در واقع می توان گفت که فرانسه با این اقدامات خود را به عنوان حافظ موازنه قوا و تصمیم گیرنده اصلی در مسایل اروپا مطرح مینماید.

2 - سلطنت طولانی لویی چهاردهم (72) سال

تا 1661 حکومت دست خودش نیست و مازارن صدر اعظم حکومت را اداره میکند

سلطنت لویی چهاردهم را باید به دو دوره پیشرفت و توقف تقسیم کنیم

الف : دوره پیشرفت

این دوره از سال 1661 که لویی چهاردهم پس از فوت مازارن صدر اعظمش حکومت را در دست میگیرد، تقریباً تا اوایل دهه 1690 را شامل میشود.

ب : دوره دوم ، دوره تثبیت و توقف

از سال 1683 سه رویداد اوضاع را به ضرر پیشروپهای فرانسه دگرگون میکند که باعث توقف فرانسه میگردد.

1- شکست امپراطوری عثمانی

2- انقلاب با شکوه انگلستان (1688)

3- لغو فرمان نانت از سوی لویی چهاردهم

شکست امپراطوری عثمانی

شکست امپراطوری عثمانی در برابر اتحاد امپراطوری مقدم رم، لهستان و روسیه باعث گردید تا امپراطوری مقدس رم از جانب شرق و منطقه اروپای شرقی خاطر جمع گردد و به طور طبیعی به سمت دشمن دیرینه اش که در غرب اروپا وجود داشت یعنی فرانسه متوجه گردد و از این به بعد است که امپراطوری مقدس به دنبال ایجاد اتحادی از دولتهای کاتولیک علیه فرانسه و شخص لویی چهاردهم می باشد.

لغو فرمان نانت

در سال 1598 هانری چهارم آزادی مذهب را در فرانسه به رسمیت شناخت اما لویی چهاردهم در سال 1658 این فرمان را لغو و پروتستان های فرانسه مجبور شدند فرانسه را ترک کنند و به کشور هلند مهاجرت کنند و از آنجائیکه ویلیام درانژ پادشاه هاند از مخالفین سر سخت لویی چهاردهم به حمایت از پروتستان های فرانسه و تشویق آنها به مبارزه با لویی چهاردهم و کشور فرانسه پرداخت.

انقلاب با شکوه انگلستان (1688)

تاثیری که این انقلاب بر توقف فرانسه میگذارد به این دلیل است که با وقوع این انقلاب جیمز دوم پادشاه انگلیس از سلطنت خلع میگردد و بجای وی دامادش ویلیام درانژ پادشاه هلند به تخت سلطنت انگلستان می

نشیند و از آنجاییکه وی بر خلاف جیمز دوم از دشمنان و مخالفین لویی چهاردهم است. کشور فرانسه بطور طبیعی یکی از متحدین خود را از دست میدهد.

روابط بین الملل در قرن 18

بزرگترین رویداد در قرن 18 انقلاب کبیر فرانسه در سال (1789) است. چراکه بعد از این مفهوم ملت به طور مستقیم وارد معادلات بین المللی میشود. حوادث قرن هجدهم را میتوان به سه دوره تقسیم کرد:

1- دوره اول 1713 - 1740

2- دوره دوم 1740 - 1689

3- دوره سوم 1789 - 1815

دوره اول

در این دوره ما شاه آرامشی نسبی در نظام بین الملل هستیم و درگیری های مختلف این دوره بیشتر دنباله جنگ های جانشینی و استقرار قدرت های نوظهور اتریش و روسیه است. دلیل آرامش نسبی در این دوران را میتوان ضعف گذرای انگلستان بدلیل بحران های داخلی و هم چنین نیاز فرانسه و لویی پانزدهم به تحکیم مبانی داخلی قدرت خویش در فرانسه دانست. از این رو بدلیل وجود مشکلات داخلی مشابه در انگلستان و فرانسه ما شاهد وجود یک دوره صلح میان دو کشور هستیم.

منازعات در سه حوزه وجود دارد:

1- حوزه مدیترانه

2- حوزه شمال اروپا

3- حوزه بالکان

1-حوزه مدیترانه: در حوزه مدیترانه دلیل اصلی منازعات رقابت میان امپراطوری مقدس و اسپانیا بود زیرا این دو قدرت از قبول پیمان صلح "راشتاد" که بعد از جنگ های جانشینی پادشاهی اسپانیا میان فرانسه و امپراطوری مقدس در سال 1714 امضاء شده بود راضی نبودند و به دنبال تغییر نتایجی بودند که از این صلح سرچشمه میگرفت.

2-حوزه شمال اروپا: به دلیل ضعف سوئدن در سال های پس از 1715 رقابت میان روسیه به رهبری پتر کبیر که از سال 1682 تا 1725 بر روسیه فرمان روایی کرد با کشور های اسکاندیناوی و هم چنین انگلستان برای تسلط بر سرزمین های سوئدن شکل گرفت که در نهایت به جنگ میان روسیه و هانور تبدیل شد.

3-حوزه بالکان: دلیل اصلی منازعات در این منطقه ضعف عثمانی در این دوره است و ما شاهد رقابت میان روسیه و عثمانی و اتریش در این دوران در منطقه بالکان به منظور تجزیه بیشتر متصرفات اروپایی امپراطوری عثمانی از سوی دو قدرت روسیه و اتریش هستیم.

چگونگی پایان منازعات

پس از شکست عثمانی از امپراطوری مقدس رم در سال 1718 و تحمیل قرارداد "پاسارویتز" به این امپراطوری شارش ششم امپراطور امپراطوری مقدس به دلیل آسوده خاطر شدن از جانب شرق و امپراطوری عثمانی بدنبال تضعیف قدرت اسپانیا برمی آید. از این رو اتریش با پیوستن به اتحاد مثلث لاهه که مرکب از انگلستان و فرانسه و هلند است و به منظور حفظ دستاوردهای پیمان "اوترخت" که در سال 1717 منعقد شده بود، این اتحاد را به اتحادچهار گانه تبدیل مینماید و باعث می گردد تا فلیپ پنجم پادشاه اسپانیا دست از ادعا بر تاج و تخت فرانسه بردارد و با این چهار قدرت همراه گردد. از سوی دیگر جنگ در منطقه شمال که میان هانور و متحدانش با روسیه در جریان بود به شکست روسیه و عقد قرارداد "استکهلم" در سال 1719 و سپس قرارداد "نشیتاد" در سال 1721 منجر شد. میتوان گفت که نتایج جنگ ها به اینصورت بود که اسپانیا به عنوان رقیب دریایی انگلستان تضعیف شده و روسیه نیز نتوانست به عنوان یک قدرت مسلط و رقیب انگلستان در شرق اروپا ظهور نماید. هر چند این کشور توانست بر قسمت اعظم سواحل دریای بالتیک مسلط گردد. شامل لیتوانی - لیتونی و استونی.

پایان آرامش نسبی جنگ جانشینی لهستان 1733 – 1740

پس از مرگ آگست دوم پادشاه لهستان در سال 1733 کشور های فرانسه ، اسپانیا و ساردنی از پادشاهی "استانسیلاس لکزنیسکی" یعنی پدر زن لویی پانزدهم پادشاه فرانسه حمایت میکردند و کشورهای روسیه و اتریش از آگوست سوم فرزند پادشاه متوفی . از این رو میان این کشور ها جنگ شروع شد تا اینکه معاهده "وین" در سال 1738 میان فرانسه و اتریش به امضاء رسید و نواحی مختلفی از لهستان جدا و به این کشورها تعلق گرفت.

دوره دوم (1740 – 1789)

1- جنگ جانشینی اتریش (1740 – 1748)

2- جنگ های هفت ساله (1756 – 1763)

جنگ های جانشینی اتریش

در سال 1740 فریدریک ویلهلم اول پادشاه پروس میمیرد و جای خود را به فریدریک دوم میدهد. علاوه بر این شارل ششم ، امپراتور امپراطوری مقدس نیز در این سال وفات میکند و به جای وی "ماری ترز" امور سلطنت را در امپراطوری مقدس به عهده میگیرد. در این میان شارل آلبر امیر " باویر" مدعی جانشینی شارل ششم است و فرانسه بر اساس رقابت دیرین خود با خاندان هابسبورگ که بر امپراطوری مقدس سلطنت میکردند از شارل آلبر حمایت مینمایند و فریدریک دوم نیز پادشاه پروس بخش هایی از منطقه " سیلزی" که متعلق به اتریش است را تصرف می نماید. در این میان انگلستان به حمایت از ماری ترز می پردازد. از این رو است که ما شاهد شکل گیری جبهه فرانسه و پروس در مقابل انگلیس و اتریش هستیم تا اینکه در سال 1748 قرارداد صلح "اکس لاشابیل" میان طرفین به امضاء میرسد و هم چنین با مرگ شارل آلبر "فرانسوادویرن" شوهر ماری ترز در سال 1745 به عنوان امپراتور امپراطوری مقدس انتخاب می گردد.

خاندان هابسبورگ از سال 1745- 1748 سلطنت نمی کند و فرانسوا به عنوان امپراتور امپراطوری مقدس است.

جنگ های هفت ساله

از آنجاییکه انگلستان در این دوران خواهان برتری کامل بر فرانسه است ، در سال 1755 تمام کشتی های تجاری فرانسه را در هند و امریکا توقیف مینماید. در کنار این مسئله اتریش نیز در پی جبران صدمات ناشی از جنگ جانشینی به تحریک احساسات مذهبی کاتولیک فرانسه علیه پروس دست میزند، از اینرو در این دوران پروس به دلیل عدم تأمین منافع و اطمینان به متحد فرانسوی خود به انگلستان گرایش پیدا میکند به همین دلیل جنگ های هفت ساله که در آن فرانسه و اتریش علیه پروس و انگلستان می جنگیدند آغاز میگردد. لازم به ذکر است که در این جنگها، روسیه نیز از اتریش حمایت مینماید. در این جنگ ها فرانسه بازنده اصلی است زیرا متصرفات خود را در هند و کانادا از دست داد و انگلستان جزایر " مارتینیک و کوبا" را تصرف نمود. جنگ های هفت ساله نیز با انعقاد پیمان پاریس در سال 1763 میان فرانسه و انگلستان و با پیمان "هوبرتورگ" میان اتریش و پروس پایان می یابد اما سه دلیل را میتوان بیان نمود که به خاطر آنها جنگ های هفت ساله به پایان رسید.

1- مرگ الیزابت دختر پتر کبیر امپراطور است روسیه و روی کار آمدن پیتر سوم در سال 1762 و اعلان بیطرفی روسیه.

2- روی کار آمدن جورج سوم به جای جورج دوم در سال 1760 در انگلستان که وی نیز خواهان صلح بود.

3- ضعف نظامی و مالی فرانسه (مهم ترین دلیل)

دوره سوم انقلاب کبیر فرانسه تا کنگره وین (1789 - 1815)

از زمان لویی شانزدهم در سال 1792 تا سقوط ناپلئون در سال 1815 فرانسه پیوسته دچار جنگ بود و این جنگ ها را میتوان به دو دسته تقسیم کرد:

دوره اول از انقلاب تا کودتای " برومر" و روی کار آمدن بناپارت در سال 1792

دوره دوم از سال 1799 تا 1815 کنگره وین. (دوره ناپلئون)

دلیل برگزاری کنگره وین

براساس معاهده سال 1814 پاریس که بدنبال استعفای ناپلئون و پیمان "فوشن بلو" مقرر شد به منظور تقسیم سرزمین های باز پس گرفته شده از فرانسه، کنگره ای مرکب از نمایندگان تمامی دولتهای اروپا تشکیل گردید. از شخصیت های برجسته و رهبران کشورها میتوان به تزار الکساندر امپراتور روسیه، فرانسیس اول امپراتور اتریش، فریدریک سوم پادشاه پروس، مترنیخ (صدر اعظم) از اتریش، کاسلری از انگلستان، تالیران از فرانسه، هاردنبرگ سوم از پروس اشاره کرد.

ذکر این نکته ضروری است که از امپراطوری عثمانی کسی به کنگره وین دعوت نشد. باید گفت که گرچه از هر کدام از کشور های اروپایی نمایندگی در این کنگره شرکت داشتند ولی صرفاً چهار کشور انگلستان، اتریش، روسیه و پروس تصمیم گیران اصلی در کنگره وین بودن.

اهداف و منافع قدرتهای اصلی در کنگره وین

1-اهداف انگلستان: بیشتر در ارتباط با سلطه کامل این کشور بر مستعمرات و برتری دریایی استوار بود، انگلستان در این زمان به این نتیجه رسیده بود که برای رسیدن به هدف خویش بیطرفی روسیه و فرانسه لازم است. انگلستان برای بی اثر نمودن واکنش های فرانسه در پی اجرای این نقشه بود که در ازای گرفتن "کاپ و سیلان" از هلند، بلژیک را که از فرانسه پس گرفته بود به هلند بدهد تا هم فرانسه تضعیف گردد و هم هلند به فکر باز پس گیری مستعمرات خود نباشد. وابستگی متقابل منفی - رابطه با جهان. در مورد روسیه نیز دیپلماتهای انگلیسی در کنگره وین بر این عقیده و باور بودند که نباید روسیه بر لهستان تسلط یابد و برای مقابله و ایجاد توازن قوا، باید از اتحاد پروس و اتریش در مقابل روسیه استفاده نمود. در مورد اتحاد آلمان انگلیسی ها بر این نظر بودند که وجود یک آلمان متحد میتواند خطری بزرگ برای انگلستان محسوب گردد. در مجموع موضع گیری انگلستان در کنگره وین حکایت از ضدیت با روسیه، فرانسه، هلند و پرتغال داشت.

2-اهداف اتریش: در مورد دیدگاه و اهداف اتریش میتوان گفت که هماهنگی نسبتاً کاملی با اهداف انگلستان در کنگره وین دارد و تنها مورد اختلاف در مورد گسترش حوزه نفوذ پروس بر شاهزاده نشین های آلمانیست که مترنیخ بر خلاف " کاسلری" تمایل به گسترش حوزه نفوذ پروس در این منطقه ندارد.

3 - اهداف روسیه: اهداف و منافع روسیه را میتوان در کنگره وین کاملاً بر خلاف اهداف انگلستان دانست زیرا روسها در پی تسلط کامل بر منطقه بالکان و تضعیف بیشتر عثمانی میباشد که این امر هم چنین باعث تضاد

منافع روسیه با اتریش در منطقه بالکان می گشت. از اینرو میتوان گفت تنها عامل وحدت بخشی میان قدرتهای بزرگ در کنگره وین تضعیف فرانسه و انزوای این کشور است.

اصول نظم نوین بین المللی پس از کنگره وین

کنگره وین را میتوان مهم ترین واقعه قرن نوزدهم پس از معاهده وستفالی در روابط بین الملل دانست زیرا نظم قدیم که بعد از معاهده وستفالی بتدریج شکل گرفته بود بر اثر جنگ های ناپلئون و اصرار وی بر استقرار نظم فرانسوی بر نظام بین الملل درهم ریخته بود و پس از شکست وی لازم بود تا نظم نوینی پایه ریزی گردد. باید گفت اجزای نظم جدید در روابط بین الملل پس از کنگره وین شامل پنج قدرت اصلی یعنی انگلستان، روسیه، فرانسه، اتریش، و پروس بود که از سال 1648 - 1763 یعنی پایان جنگ های هفت ساله شکل گرفته بودند است. و در همین جنگ موازنه قوا نیز به عنوان یک اصل اساسی پذیرفته شده بود. پس لازم بود بعد از سقوط ناپلئون این عناصر بصورت یک نظم به تصویب برسد. میتوان گفت این نظم را "کاسلری" طرح و مترنخ آنرا مشروعیت داد. در این دوره حافظ اصل توازن قوا، اتفاق قدرتهای اروپایی است که به کنسرت اروپا مشهور می گردد. بدین مفهوم که هرگاه کشوری بخواهد توافقات کنگره وین را نقض نماید با واکنش هماهنگ سایر قدرت ها روبرو خواهد گردید.

این کنسرت اروپایی توانست تا پایان قرن نوزدهم با تمام تحولاتی که در روابط کشورهای اروپایی بروز کرد تداوم یابد و از جمله در سال 1830 که فرانسه می خواست بلژیک را ضمیمه خویش نماید با واکنش سایر قدرتها روبرو گردید. یا در سال 1853 در جنگهای "کریمه" که سه قدرت انگلیس، فرانسه و اتریش در مقابل توسعه طلبی روسیه متفقا ایستادند. حتی میتوان کنگره برلین را در سال 1878 و کنفرانس پکن در سال 1895 را نیز نشانه هایی از حاکمیت کنسرت اروپا بر روابط کشورها دانست.

کنگره وین و پادشاهی های اشرافی

با وقوع انقلاب کبیر فرانسه که خود ناشی از رشد طبقه نوین بورژواها در فرانسه و همچنین اروپا بود اندیشه های این طبقه چون، دموکراسی و آزادی تاثیر خود را در سراسر اروپا به ویژه کشورهای صنعتی گذاشت. کنگره وین در واقع سدی محکم در مقابل این اندیشه های انقلابی بود و خواستار حفظ سنتهای گذشته و حکومت سلطنتی و اقتدار طبقه اشراف بر مردم بود. در واقع بعد از کنگره وین تمام پادشاهانی که توسط ناپلئون از

سلطنت و حکومت کنار رفته بودند دوباره به به تخت بازگشتند و تمامی وعده های داده شده مبنی بر حق مردم در تعیین سرنوشت خود، به فراموشی سپرده شد. از اینروست که نظام های پادشاهی در مقابل امواج آزادی خواهی به اتحاد های بیشتری دست می زنند.

اتحاد مقدس

اتحاد مقدس که بنا به پیشنهاد تزار الکساندر اول تزار روسیه ایجاد شد را میتوان اتحادی دانست که تلفیقی از مذهب، دیپلماسی و صلح ضروری را در خود داشت. براساس اعلامیه تزار که در 26 سپتامبر سال 1815 به امضاء رسید آمده بود که سلاطین سه گانه روس، پروس و اتریش احکام مسیحیت را در روابط مابین خود در نظر قرار بدهند و اختلاف های خود را با مسالمت حل و فصل مینمایند و در مواقع لزوم به کمک یکدیگر آمده و یکدیگر را به چشم برادر می بینند.

اهداف سیاسی: تزار در واقع می خواست با اتحاد مقدس روسیه را از انزوای پس از کنگره وین که در نتیجه تضاد منافع این کشور بخصوص با اتریش بوجود آمده بود خلاصی دهد و از سوی دیگر با تأکید بر وجه مشترک مذهبی با سایر اروپائیان موضع خود را در قبال امپراطوری عثمانی تقویت نماید. هر چند باید گفت که تضاد منافع انگلیس و اتریش در بالکان و شرق اروپا با روسیه بسیار عمیق بود.

اتحاد چهار جانبه

عدم جامعیت اتحاد مقدس و تضاد منافع روسیه با انگلیس و اتریش سبب گردید که این دو کشور دست به ابتکار زده و پیمان چهار جانبه را امضاء نمایند. در این پیمان آمده است که چون اهداف کنگره وین که محور خطر ناپلئون و قدرت نظامی فرانسه بود، حاصل گردیده جلالت مئابان امپراطور انگلیس، پادشاه اتریش، پادشاه پروس و امپراطور روسیه، آسایش اروپا را بسته به حفظ نظم موجود بر قدرت سلاطین و قوانین اساسی میدانند. اهمیت پیمان چهار جانبه در این است که بیش از نقطه تمرکز تمام قراردادها و اتحاد علیه فرانسه است و لی بعد از این میتوان گفت نظارت بیشتری از سوی انگلستان و اتریش متوجه روسیه میگردد. در پیمان چهار جانبه هم چنین لزوم مداخله در خاک یک کشور علیه نیروهای انقلابی از سوی دولت های مذکور تایید شده است.

کنگره اکس لا شاپل و سیستم سرکوب مترنیخ

زمینه شکل گیری سیستم سرکوب مترنیخ را باید متأثر از دعوای انگلیس و روسیه دانست. مترنیخ برای حفظ وضع موجود و سرکوب هر جنبش آزادیخواهی یا ملیت خواهی اتحاد سلاطین اروپا را تقویت کرد. بطور خلاصه سیستم سرکوب مترنیخ را باید واکنشی در مقابل انقلاب فرانسه و عقاید و افکاریکه از آن به خارج انتشار می یافت دانست. محور اساسی تفکر مترنیخ را نظام توازن قوا تشکیل میداد. مترنیخ براین عقیده بود که توازن قوا ابتدا باید در داخل کشورها بوجود آید بدین معنی که ما شاهد شکل گیری نظم اجتماعی در مقابل نیروهای خرابکار باشیم و پس از آنست که می توان توازن قوا را بین دولتها ایجاد نمود. به عقیده وی هیچ چیز برای وجود دولت خطرناک تر از نهضت های ملی و آزادیخواه نیست. از اینرو بود که وی تشکیل یک اتحادیه از پادشاهی ها را به منظور تشکیل یک پولیس بین المللی علیه انقلاب لازم میدانست. زمان مناسب برای اجرای سیستم مترنیخ در واقع زمانی فراهم شد که مسئله تخلیه نیروهای چهار کشور اصلی یعنی انگلیس، اتریش، پروس و روسیه از خاک فرانسه در سال 1818 در گردهمایی صلح اکس لا شاپل مطرح شد. در این کنگره اختلاف اساسی میان روسیه و انگلستان وجود داشت بدین معنی که روسها مایل به دعوت از تمام کشورها و انگلستان معتقد بر این بود که کنفرانس میبایست میان چهار کشور و فرانسه برگزار گردد.

در همین کنگره نماینده فرانسه پیشنهاد میدهد که اتحاد چهارگانه با پیوستن فرانسه به این اتحاد به صورت اتحاد پنجگانه یا "پانتاریشی" در آید. در اینجا نیز روسیه موافق پیوستن فرانسه به این اتحاد هست و انگلستان مخالفت مینماید. در اینجاست که مترنیخ ابتکار عمل را بدست میگیرد. سه قدرت انگلیس، اتریش و پروس بر این عقیده بودند که باید فرانسه کنترل شود تا نتواند از آزادی خویش سوء استفاده نماید، زیرا فرانسه هنوز کانون تفکرات انقلابی بود. براین اساس چهار قدرت تصمیم گرفتند تا اتحاد خویش را حفظ نموده و در مواقع لزوم از نیروهای مشترک خود علیه بروز هرگونه آشوب در فرانسه، در این کشور مداخله نماید و پس از این تصمیم بود که به فرانسه اجازه شرکت در گردهمایی های آینده داده شد و پروتوکول نهایی کنفرانس های اکس لا شاپل را که میتوان از این پس از کنفرانس های اتحاد چهار گانه دانست در 15 نوامبر سال 1818 به امضای پنج کشور رسید و بدین ترتیب به نوعی اتحاد مقدس و اتحاد چهار گانه تلفیق حاصل شد و فرانسه نیز توانست وارد کنسرت اروپا شود.

اوج گیری مبارزات آزادی خواهی

همانطور که پیشتر گفته شد پس از سقوط ناپلئون تقریباً تمامی نظامهای سلطنتی در اروپا به وعده هایی که به مردم خود در مورد تعیین سرنوشت داده بودند عمل نکردند ولی از میان شاهزادگان آلمانی تنها "گراندوک

ساکس وایمار" بود که آزادی انتخابات را به ملت خود دادند. این عمل باعث شد تا سایر شاهزاده نشین های آلمان نیز پاره ای از امتیازات به مردم خود بدهند که این عمل نیز در واقع باعث انعطاف بیشتر پادشاه پروس در قبال آزادی خواهان گردید. این اقدامات باعث گردید همچنین مترنیک به دنبال راه حلی باشد. وی موفق شد در بارهای وین و برلن را بر سر مسئله مبارزه با آزادیخواهان متقاعد نماید و سپس طی دو نشست، ابتدا در "کارلسباد" به سال 1819 و سپس در وین به سال 1820 کشورهای پروس، اتریش و تمامی اعضای کنفدراسیون آلمانی، یکسری شروط لازم را جهت محو آثار آزادیخواهی به تصویب برسانند. فشاریکه از سوی پروس و اتریش بر شاهزاده نشین های آلمانی در مورد کنترل آزادیخواهی اعمال شد باعث گردید تا آنها بدنبال نیروی سومی باشند که از آنها در مقابل دو کشور مزبور حمایت کند و به همین دلیل به روسیه روی آوردند. این اقدام مترنیک را بر این عقیده کرد که اگر تاکنون تدابیر اتخاذ شده در جهت جلوگیری از شورشهای مردمی در آلمان بود باید تدابیری نیز جهت مخالفت آزادیخواهی دولت ها به عمل آورد. به این دلیل مجلس نمایندگان دولت های آلمانی حق مداخله و اعمال زور در مورد ممالکی که تصمیمات گرفته شده در "کارلسباد" و وین را محترم شمارند، به رسمیت شناخت.

نهضت های آزادی خواهی در اسپانیا و ایتالیا

در 20 جنوری 1820 آزادی خواهان اسپانیا فردیناند هفتم را مجبور کردند که قانون اساسی سال 1812 را مجرا سازند. شش ماه بعد از این واقعه اهالی "ناپل" نیز در ایتالیا خواستار به اجرا در آمدن قانون اساسی شدند. مترنیک برای حل این مشکل از اختلاف نظر روسیه استفاده کرد بدین معنی که روسیه خواستار دولت در امور اسپانیا بود که این خود نیز باعث داخالت در مستعمرات امریکایی اسپانیا نیز میگردد. که بطور واضح مخالفت انگلیس را بدنبال داشت. در کنار این مسئله مترنیک کنگره ای را در "تروپو" در اکتبر سال 1820 با حضور نمایندگان کشورهای عضو کنسرت اروپا را بدون حضور نماینده انگلستان تشکیل داد و در آن حق مداخله قدرتهای اروپایی را به عنوان یک اصل به شرکت کنندگان تفهیم کرد. کنگره دوم در ش "لایباخ" در جنوری سال 1821 تشکیل و اتریش حق مداخله در امور ناپل را به پادشاهان این منطقه قبولاند. در مورد اسپانیا نیز گردهمایی در سپتامبر سال 1822 در "ورون" واقع در ونیز صورت گرفت و طی آن توافق شد (برخلاف نظر انگلستان) کشورهای روس، پروس، فرانسه و اتریش بطور جداگانه به حکومت اسپانیا اخطار دهند که "فردیناند هفتم" به سلطنت باز گردد و در غیر این صورت اسپانیا مورد حمله کشورهای مزبور قرار خواهد گرفت. و بدین ترتیب بود که قوای فرانسه در 24 ماه می 1823 وارد مادرید گردید. در مقابل این اقدامات انگلستان برای

خشی نمودن تلاش روسیه در دستیابی به مستعمرات امریکایی اسپانیا خود را به امریکا نزدیکتر و با کمک آن کشور امریکای لاتین را همچنان در حوزه نفوذ اقتصادی خود نگه داشت.

دکترین مونروئه (سال 1823)

بر اساس این دکترین اعلام شد که اروپا اینک به صورت لانه استبداد در آمده و تلاش ما باید این باشد که قاره خود را به صورت مهد آزادی در آوریم. امریکا در امور اروپا مداخله نمیکند و مستعمرات موجود در اروپا را نیز به رسمیت میشناسد و بر عکس هرگونه تلاش اروپا برای گسترش نفوذ در قاره امریکا را عملی خصمانه تلقی خواهد کرد.

مفهوم دکترین مونروئه چیست؟

دکترین مونروئه را میتوان اولین اقدام مهم و شروع بنیادین در جهت اقتدار و تبدیل امریکا به بزرگترین قدرت در جهان امروز دانست. زیرا امریکا با اعلام این دکترین منطقه امریکای لاتین را به عنوان حوزه نفوذ خود به تمام اروپائیان قبولاند و هر گونه دخالت در امور این قاره را خلاف منافع ملی خود و به مفهوم وارد شدن به جنگ با این کشور دانست.

به طور خلاصه باید گفت اگر مداخله فرانسه در اسپانیا موفقیتی برای سیستم مترنیک محسوب می شد. نزدیکی انگلیس و امریکا و اعلام دکترین مونروئه نیز موفقیتی برای سیاست کانینگ به حساب آورد.

مسئله بعدی در این زمان که موجب تضعیف سیستم سرکوب مترنیک نیز گردید، مسئله استقلال یونان در سال 1822 بود که درین قضایا بین روسیه و اتریش اختلاف نظر به وجود می آید. با طولانی شدن بحران یونان و درگیری ترکها در این مسئله سه کشور روسیه، فرانسه و انگلستان به مداخله در امور یونان پرداختند (20 اکتوبر 1827) و در واقع این اقدام که بر خلاف تصور مترنیک بود باعث از هم پاشیدن سیستم وی در پایان دهه 1820 میلادی بود. زیرا انگلستان با حمایت از مستعمرات امریکای جنوبی و فرانسه و روسیه با شرکت در حوادث یونان موفقیت سیستمی را که بر پایه حفظ وضع موجود در اروپا استوار بود مخدوش کردند و مترنیک نتوانست از اتحاد مقدس بر علیه گسترش افکار آزادی خواهی و ملت گرایی استفاده نماید.

تحولات سیاسی اروپا از 1830 تا 1870

1- انقلاب های 1830

2- انقلاب های 1848

3- وحدت ایتالیا

4- وحدت آلمان

با اینکه این تحولات داخلی هستند اما تاثیرات شان بر کل نظام بین المللی هست.

انقلاب های 1830 اروپا را باید پیروزی موج آزادی خواهی دانست که ریشه در بحران های آغاز دهه 1820 در اروپا داشت. این انقلاب ها در واقع از فرانسه آغاز گردید و دلیل آن تفاوت عظیم میان جامعه متحول فرانسه با حکومت استبدادی در این کشور که با به سلطنت رسیدن شارل دهم بعد از لویی هجدهم در سال 1824 به اوج خود می رسد.

به دلیل دستورات مستبدانه شارل دهم در سانسور مطبوعات و غیره که در تضاد با جامعه روشنفکر فرانسه بود حوادث روز های مشهور به روزهای طلایی 27 و 28 و 29 جون سال 1830 که منجر به سقوط شارل دهم شد اتفاق می افتد و لویی فلیپ شاه برگزیده مردم جای شارل دهم برگزیده خدا را میگیرد. در واقع انقلاب 1830 را باید اعتراض مردم فرانسه به کنگره وین و تحمیل پادشاه بیگانه به خود دانست. این انقلاب محدود به فرانسه نماند و سایر کشور های معترض و ناخوشنود از کنگره وین را در بر گرفت و بروکسل، ایتالیا و لهستان را نیز دچار آشوب ساخت که در بلژیک منجر به استقلال این کشور از هلند در سال 1832 گردید. ولی در ایتالیا و لهستان نتیجه چندانی نداشت.

سوال و جواب

1. خلاصه ای از روابط بین الملل در سال 1870 تا 1900 را توضیح دهید؟ 101 تا 102

سیاست در این دوره تحت تاثیر اقتدار بیسمارک و سپس تغییرات ناشی از سقوط وی قرار دارد. در دوره بیست ساله صدرات عظمای بیسمارک سیاست خارجی آلمان به عنوان یک قدرت متفوق در اروپا نقش تعیین کننده ای داشت. پس از سقوط وی در سال 1890، چرخش های اساسی در سیاست خارجی آلمان آغاز شد و موجب تحولات زیادی در سیاست بین الملل گردید و در نهایت اروپا را به دو اردوگاه متخاصم سیاسی و نظامی یعنی اتحاد و اتفاق مثلث تقسیم کرد. از طرف دیگر صنعت و اقتصاد کشورهای اروپائی وارد مرحله تازه ای می گردد و به توسعه ارتباطات بین آنها کمک می کند و از این نظر روابط بین الملل را با تغییرات کیفی روبرو می سازد. از طرف دیر جنبش های بین ملتی غیر دولتی مثل بین الملل اول کارگری و بین الملل سوسیالیست انحصار دولت ها را به عنوان تنها بازیگران صحنه بین الملل زیر سوال می برند. از طرف دیگر به برکت همین توسعه و تحول، روابط اروپا با سایر نقاط جهان نیز وارد مرحله تازه ای از سلطه گری می شود. استعمار به طور منظم گسترش می یابد، تصرف سرزمین های بلاصاحب در آفریقا و آسیا سبب رقابتهای شدیدی بین کشورهای اروپائی می گردد که در نتیجه آن جدال به خارج از قاره اروپا نیز گسترش می یابد. همین امر تحولی دیگر در روابط بین الملل و گسترش حوزه روابط بین الملل می باشد.

2. خطوط اصلی دیپلماسی بیسمارک را نام ببرید و در مورد سیستم اول بیسمارک که به منظور انزوای فرانسه

طراحی شده بود توضیح دهید؟ 102 تا 104

بیسمارک به خوبی تشخیص داد که پیشروی خود را در کجا متوقف کرده و به تحکیم مواضع حاصله بپردازد. از نظر وی مردم آلمان وحدت خود را بازیافته بودند و کشور به مرزهای طبیعی خود رسیده بود و از همین زمان بود که دیپلماسی جای جنگ را در سیاست خارجی آلمان گرفت و بیسمارک با همان قاطعیت و استقامتی که جنگ ها را اداره می نمود در زمینه دیپلماسی نیز عمل می کرد. **خطوط اصلی دیپلماسی بیسمارک را 1- حفظ وضع موجود 2- در انزوا نگه داشتن فرانسه 3- قرار دادن تمام قدرت های اروپائی در مدار دیپلماسی آلمان تشکیل داد.**

همراه با برنامه تضعیف فرانسه بیسمارک تلاش وسیعی جهت منزوی ساختن فرانسه در صحنه سیاست اروپا نمود که جهت پیش بردن این هدف بیسمارک طرح اتحادی بین آلمان و اتریش و روسیه را برنامه ریزی کرد که به سیستم اول بیسمارک مشهور است. در این زمینه اتحاد با **اتریش** کار دشواری نبود زیرا اتریش در نظر داشت توسعه و نفوذ خود را در بالکان زیاد کند و برای همین نیاز به یک پشتیبان داشت که با اتکا به آن بتواند بیشترین بهره را از تجزیه و تلاش

عثمانی ببرد، همچنین امپراتور آلمان و روسای ارتش بعد از پیروزی در جنگ سادوا قصد تحقیر و انضمام قسمتی هر چند کوچک از خاک اتریش را داشتند که با مقاومت بیسمارک در این خصوص روبرو شدند و این بینش به این اتحاد کمک کرد. در خصوص اتحاد با **روسیه** با توجه به روابط اقتصادی دو امپراتوری و سرمایه گذاری بسیار وسیع آلمان در صنایع پارچه بافی روسیه ظاهراً مشکلی بر سر راه نبود. همچنین روسیه را خطر جنبش های انقلابی تهدید می کرد و این ضعف داخلی اجازه ماجراجویی در سیاست خارجی را به تزار که از پیوند آلمان و اتریش می هراسید نمی داد. تنها مشکل در این خصوص ادعاهای روسیه و اتریش بر سر بالکان بود که بیسمارک از سیاست اتریش در بالکان حمایت می کرد و به تزار قول داده بود که به حل منصفانه مساله بالکان کمک خواهد کرد. بدین نحو بیسمارک موفق شد ملاقاتی بین سه امپراتور ترتیب دهد و در این جلسه به توافقاتی برسند: 1- حفظ مرزهای اروپا به همان وضع موجود 2- حل مشکلات مربوط به مساله شرق 3- مهار حرکت های انقلابی

3. به طور کلی علل بحران بالکان را در اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 بیان کنید؟ 104 تا 109

به طور کلی بحران بالکان مربوط به زوال امپراتوری عثمانی میشد که از اواخر قرن نوزدهم شروع شده بود. از دیرباز روسیه مترصد بود تا متصرفات عثمانی در اروپا را از چنگش بیرون آورد که تا این زمان به علت حمایت انگلیس و فرانسه موفق به انجام این عمل نشده بود، فرانسه دچار مسائل داخلی شد و انگلستان هم از دوام رژیم عثمانی قطع امید نمود. بحران بالکان تلفیقی از چندین بحران بود: از یکسو مردم بالکان علیه سلطه عثمانی می جنگیدند و از پشتیبانی روسیه و اتریش برخوردار بودند از طرف دیگر سرزمین ها آنها مورد طمع این دو امپراتوری بود و می بایست خود را از چنگ این دو قدرت نجات می دادند. همچنین هرگاه خواستند که به وحدت ملی برسند با مقاومت آلمان و اتریش روبرو می شدند.

4. در مورد سیستم دوم بیسمارک و توافقاتی که در مورد سیستم دوم بیسمارک و کشورهای عضو این سیستم صورت

گرفت توضیح دهید؟ 109 تا 110

بیسمارک با توجه به بحران شرق تصمیم گرفت از بین اتریش و روس یکی را انتخاب کند و در نهایت اتریش را انتخاب نمود و ایتالیا را جایگزین روسیه در سیستم دیپلماسی جدید خود نمود و در همین حال روابطی بینا بین با روسیه برقرار می کرد. بدین ترتیب برنامه منزوی ساختن فرانسه که هدف اول بیسمارک را تشکیل می داد با شدت بیشتری ادامه یافت. برای این اتحاد بیسمارک با دو مشکل روبرو بود 1- گیوم اول پادشاه المان علاقه داشت روسیه در این سیستم جایگزین اتریش شود 2- اتریش تمایل داشت این اتحاد بر علیه روسیه صورت پذیرد. این پیمان با این شرایط تأیید شد که هرگاه یکی از دو کشور بوسیله روسیه مورد حمله قرار گیرند بین دو کشور اتحاد نظامی برقرار گردد ولی

اگر کشور دیگری یا فرانسه باشد بی طرفی کافی است، همچنین بیسمارک سعی کرد رقیب دیگر روسیه یعنی انگلستان را نیز به طرف خود جلب نماید، همه این اقدامات سبب شد تا روسیه خود را در انزوای کامل حس کند به همین دلیل تزار دیپلماتی را برای ملاقات با بیسمارک به المان فرستاد و خواستار بهبود روابط دو کشور شد در 18 ژوئن 1881 پیمان مجددی بین سه امپراتور به امضا رسید نکات اساسی این پیمان را می توان 1- بی طرفی دو متحد، هنگامی که سومی در وضعیت جنگ با کشوری خارج از این پیمان قرار گیرد. 2- اتریش و روسیه متعهد شدند که بطور یک جانبه در صدد تغییر وضع موجود در بالکان بر نیایند 3- بر اساس یک پروتکل جداگانه قرار شد اتریش ایالات بوسنی هرزگوین را که بر اساس تصمیمات کنگره برلن اداره می کرد به خاک خود منضم سازد و روسیه دو شاهزاده نشین بلغارستان و روملیا را به صورت کشورهای واحدی زیر نظر خود در آورد.

5. در سیستم دوم بیسمارک اتحاد مثلی بین ایتالیا، اتریش و آلمان منعقد شد در مورد آن توضیح دهید؟ 111 تا 112

ایتالیا برای خروج از انزوا و کسب حیثیت تصمیم گرفت با آلمان پیوند برقرار سازد، علت انتخاب آلمان به عنوان متحد اشتباهات فرانسه در گذشته بود ناپلئون سوم در پی حمایت از پاپ سد راه ملی گرا های وحدت طلب ایتالیا شد، اما انگیزه بیسمارک از قبول اتحاد با ایتالیای ضعیف این بود که نقطه ضعف اتحاد 1879 آلمان و اتریش را جبران کند، زیرا نوک حمله اتحاد مزبور علیه روسیه بود در حالی که بیسمارک از درگیری احتمالی با فرانسه نگران بود. مشکل ایتالیا در اتحاد خود با آلمان وجود اتریش بود زیرا این دو کشور بر سر مسئله ایالات ایردانت با هم مشکل داشتند، بیسمارک برای حصول اطمینان از حفظ شکاف موجود بین فرانسه و ایتالیا و از بین بردن تردید رهبران ایتالیا در مورد اتحاد با آلمان سعی نمود فرانسه را در جهت کسب مستعمرات تشویق کند و آنها را تشویق به گرفتن تونس که سالها در اختیار ایتالیا بود نمود. با پیش آمدن این مسئله ایتالیا مساله ایالات ایردانت و نزاع با اتریش را موقتا فراموش و در سال 1882 قرار داد اتحاد مثلث به امضای سه کشور رسید و از آنجا که منافع متعددی برای آلمان در بر داشت با تجدید متوالی آن بیش از سی سال دوام آورد. مفاد این قرار داد به این نحو بود که طرفین اگر مورد حمله از طرف فرانسه قرار می گرفتند باید به هم کمک کنند ولی اگر یکی از این متحدین توسط کشوری دیگر مورد حمله قرار گرفت دو متحد دیگر در صورت تمایل در جنگ شرکت کنند در غیر اینصورت بی طرف باشند. بار دیگر با زکات بیسمارک آلمان متحد جدیدی علیه فرانسه پیدا می کند و فرانسه در انزوای بیشتر قرار می گیرد، ایتالیا از انزوا خارج شد، اتریش مطمئن شد در صورت جنگ با روسیه، ایتالیا جبهه دومی بر علیه وی نخواهد گشود.

6. روابط بین الملل بعد از سقوط بیسمارک چگونه بود؟ ص 116

سقوط بیسمارک موجب دو تحول بزرگ در روابط بین الملل بود 1- خروج فرانسه از انزوای بیست ساله 2- چرخش در سیاست خارجی آلمان. اتحاد مثلث در واقع به مدت ده سال صلح را در اروپا برقرار نمود ولی پس از بیسمارک اتریش درصدد اعمال نفوذ بیشتری در بالکان برآمد و ایتالیا متوجه ایالات ایرردانت گردید و در خود آلمان هم پان ژرمنیسم نظامی شروع به رشد نمود و در تغییرات جدید، روسیه در نظر رهبران آلمان بی مقدار جلوه نمود و از جرگه متحدان آلمان حذف گردید.

7. فرانسه به منظور خروج از انزوای سیاسی قرار داد دوستی با روسیه منعقد کرد در مورد این قرارداد توضیح دهید؟ ص 116 تا

117

پس از آنکه تلاش روسیه برای دوستی با آلمان نتیجه نداد کشور فرانسه که از قبل برای پیوند دوستی با روسیه مصر بود دست به کار شد، تزار روس که از حمایت های آلمان از اتریش در مسئله بالکان ناراحت بود و همچنین نزدیک شدن انگلیس به کشورهای عضو اتحاد مثلث را به ضرر می دانست بطور آشکارا به فرانسه جواب مثبت داد. زمینه ساز این نزدیکی روابط اقتصادی دو کشور بود. در مرحله اول در یک کنوانسیون نظامی بین دو کشور به توافقاتی دست یافتند از جمله اینکه اگر آلمان یا ایتالیا به فرانسه حمله کرد روسیه از فرانسه حمایت کند و بالعکس اگر اتریش یا آلمان به روسیه حمله کرد فرانسه به روس کمک کند. حتی آماده باش نسبی اتحاد مثلث، آماده باش روسیه و فرانسه را در بر داشته باشد. و مهم تر از همه دو متحد نباید قرارداد صلح جداگانه ای با دشمن متحد خود امضا نماید و این اتحاد مادامی که اتحاد مثلث برقرار است به قوت خود باقی است.

8. بعد از بیسمارک، آلمان در سیاست خارجی، سیاست جهانی در پیش گرفت در مورد این سیاست و نتایج آن بنویسید؟ ص 118 تا

119

سیاست خارجی آلمان پس از بیسمارک در دو نمود کلی به چشم می آید 1- توسعه نیروی دریایی 2- توسعه نفوذ استعماری. گیوم دوم درصدد بود که با این دو رویکرد، دنیا را به صحنه دیپلماسی و فعالیت های اقتصادی خود تبدیل کند. چنین سیاستی بی شک مستلزم توسعه نیروی دریایی است. همچنین توسعه نیروی دریایی و خطوط کشتیرانی آلمان پاسخی به تحولات اقتصادی جهان بود، آلمانها در تمام مراکز اقتصادی دنیا فعالیت داشتند و منافع اقتصادی آلمان مانند دیگر فعالیت های آن کشور در همه جا مطرح بود و حمایت دولت را می طلبید و قطعا حمایت دولت از اتباع، منافع و موسسات آلمان در یک مقیاس وسیع مستلزم تقویت بنیه دفاعی و قبل از همه نیروی دریایی این کشور بود. از این رو «سیاست جهانی» آلمان به معنی سلطه این کشور بر جهان نبود بلکه به منزله جهانی کردن سیاست خارجی بود. صنعت آلمان هم در مدت بیست سال صدارت بیسمارک توسعه ای بی سابقه ای یافته بود به موازات توسعه صنعت نیاز آلمان

به بازارهای جهانی رو به افزایش نهاد. از طرف دیگر روابط سلطه آمیز کشورهای صنعتی و مناطق توسعه نیافته به تدریج وارد مرحله تازه ای شده بود و نفوذ اقتصادی و سلطه بر بازارهای فروش جای استعمار سنتی را می گرفت و آلمان نیز به برکت رشد اقتصادی بهره بیشتری می جست.

9. به طور اختصار در مورد روابط سلطه آمیز اروپای اواخر قرن 19 با سایر مناطق جهان را توضیح دهید؟ 120 تا 122

همزمان با تحولات اجتماعی اقتصادی و تحولات سیاسی در اروپا، رابطه اروپا با سایر قاره ها نیز وارد مرحله جدیدی شد و اروپائیان می رفتند تا در پناه برتری صنعتی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی سلطه خود را بر مناطق دیگر استوار سازند. همچنین از سال 1870 مرزهای اروپا تثبیت یافت و هیچ یک از قدرت های اروپائی در پی برخورد با قدرتی دیگر در قاره اروپا نبودند ناگزیر حوزه فعالیت های توسعه طلبانه خود را می بایست به خارج از اروپا منتقل کنند. لذا در این عصر مناطق عقب افتاده به صورت صحنه رقابتهای استعمارگران درآمد و مناسبات کشورهای اروپائی در این مورد تابع همان ظوابطی قرار گرفت که حاکم بر روابط آنها در اروپا بود به عبارتی سرزمین های قاره آفریقا و آسیا را بین خود تقسیم یا با یکدیگر معاوضه می کردند و مناطق نفوذ یکدیگر را به رسمیت می شناختند و به ایجاد مناطق حائل بین متصرفات خود می پرداختند تا از اصطکاک احتمالی جلوگیری بشود. به عبارت دیگر در این عصر شاهد جهانی شدن «کنسرت اروپائی» هستیم. در این سال ها شاهد رقابت سنگینی بین این کشور ها در استعمار قاره آفریقا و آسیا هستیم به صورتی که این نواحی را بین خود تقسیم نموده بودند (شمال آفریقا، جنوب آفریقا، آسیای میانی (ایران، افغانستان، تبت، عثمانی) آسیای شرقی (هند، چین)) سیاست استعماری در پایان قرن نوزدهم آنچنان با سیاست خارجی کشورهای اروپائی گره خورده بود که می توان گفت هر تحولی در روابط این کشورها بسته به توافقیها یا رقابت های آنها در مورد مستعمرات بود. از طرف دیگر شکست یا موفقیت دولتهای اروپائی در امور مستعمرات مستقیماً بر سیاست داخلی اثر می گذاشت. از اینرو توسعه استعمار و تشدید رقابتهای استعماری از چند نظر باعث توسعه فضای روابط بین الملل گردید 1- دامنه کشمکش قدرت های اروپائی به خارج از این قاره نیز کشیده شد 2- مستعمراتی که بدین صورت ایجاد شدند اساس کشور های جهان سوم امروز را پی ریختند. 3- از دهه 1890 تا پایان جنگ جهانی اول مسائل کشورهای اروپائی بطور لاینفکی با مسائل مستعمرات و رقابت های استعماری گره خورد.

10. در مورد جنگ روسیه و ژاپن و نتایج آن توضیح لازم را ذکر کنید؟ 125 تا 126

ژاپن که به سرعت مراحل ترقی را پشت سر گذاشت بود به فکر حضور در چین و کره افتاد و در جنگی که در سال 1895 صورت گرفت توانست قسمت هائی از چین و کره را فتح نماید، روسیه نیز از دیر باز مایل بود در چین و کره حضور داشته باشد لذا از پیشنهاد گیوم دوم جهت استعمار این دو کشور استقبال نمود و آلمان نیز حضور روسیه در

آسیای شرقی را زمینه ای برای منحرف کردن روسیه در امور بالکان می دانست.فرانسه نیز بر اساس قرار داد دوستی که با روسیه بسته بود می بایست از روسیه حمایت کند.از اینرو کشورهای اروپائی بطور دستجمعی به مداخله پرداختند و ژاپن را وادار نمودند که از متصرفات خود چشم بپوشد،خشم ژاپن در این ماجرا متوجه روسیه گردید و مترصد بود تا در زمان مناسب به تلافی برخیزد.زیاده خواهی های روسیه در شرق آسیا (تاسیس بانک استقراضی،کشیدن خط آهن و ...)و آغاز جنبش های داخلی در چین مبنی بر مقاله با نفوذ خارجی و قتل وزیر مختار آلمان در چین همگی دست به دست هم داد تا کشور های اروپائی تصمیم به حمله به چین را بگیرند اما ژاپن و فرانسه قبل از رسیدن نیروهای اروپائی ملکه تسوهی را فراری دادند،روسیه از این فرصت استفاده کرد و نیروهای خود را در منچوری پیاده نمود و به فکر استقرار رژیم قیمومت در منچوری افتاد که با مخالفت ژاپن، انگلیس و آلمان روبرو شد.در سال بعد ژاپن با آگاهی از برتری نظامی خود و با اطمینان از بی طرفی کشورهای اروپائی خصوصا انگلیس مصمم شد تا تمامیت ارضی خود را در منچوری به روسیه بقبولاند.نیروهای ژاپنی با استفاده از یخبندان بندر ولادی وستک و قطع رابطه بین نیرو های روسی با مرکز فرماندهی به اسکادران روسیه حمله و سه کشتی ان را غرق کردند،در نهایت روسیه در این جنگ شکست خورد و شرایط سخت صلح را پذیرفت که بر اساس آن روسیه قسمت جنوبی ساخالین،لیاتونگ،پرت آرتور و حقوق خود بر راه آهن منچوری را به ژاپن واگذار نمود و آزادی عمل ژاپن در کره را به رسمیت شناخت.نتایج این جنگ برای روسیه بسیار وخیم بود زیرا در داخل باعث تشدید تضاد ها شده و انقلاب اجتماعی 6-1905 رخ داد و در روابط خارجی نیز ضعف نظامی روسیه را نمودار ساخت و باعث شد تا در صحنه بین المللی از وزنه سیاسی این کشور کاسته شود.

11. در اواخر قرن 19 تحولات کیفی در روابط بین الملل بوجود آمد در مورد این تحولات به طور خلاصه توضیح دهید؟ 127 و

128

در دهه های آخر قرن نوزدهم آثار انقلاب صنعتی اروپا و نتایج تحولات اقتصادی شکوفا گشت و به فرایندی کلی که در بر گیرنده تمامی زمینه های اقتصادی،اجتماعی و سیاسی و نظامی بود انجامید.توسعه صنعت باعث توسعه ارتباطات شد و زندگی سیاسی را مستقیما از سه جهت(تلگراف،راه آهن و مطبوعات) تحت تاثیرات قرار دهد.یکی از مهمترین مشکلات حکومت ها که همان ارتباط بود بوسیله تلگراف و راه آهن مرتفع شد و این مسئله موجب تقویت حکومت مرکزی شد.مطبوعات نیز در تشکل افکار عمومی و همچنین شناخت ملل و اقوام از یکدیگر و مبادلات فرهنگی قابل ملاحظه بود.از طرف دیگر توسعه صنعت موجب هجوم روستائیان به شهر گردید و این امر موجب رشد جمعیت شهرها و تقسیم بندی های جدید اجتماعی گردید.با زیاد شدن جمعیت کارگری و همچنین گسترش افکار سوسیالیستی به عنوان ایدئولوژی طبقه کارگر تشکلات کارگری صورت گرفت.با توجه به گرایش بین المللی این ایدئولوژی برای اولین

بار نوعی سازمان متشکل بین المللی بنام بین الملل اول و بین الملل دوم بوجود آمد. همچنین توسعه صنعت باعث ایجاد شکاف بین کشورهای دارنده صنعت و کشورهای فاقد صنعت شد و این امر سبب تحکم سلطه اروپا بر جهان و تشدید رقابت استعماری گردید. توسعه استعمار نیز سبب سرایت مسائل بین المللی به فراسوی قاره اروپا یعنی گسترش فضای بین الملل می شد و همچنین رقابت های استعماری شدیداً سیاست خارجی قدرت های بزرگ را تحت الشعاع قرار می داد.

12. خلاصه ای از تحولات روابط بین الملل در آغاز قرن 20 را بنویسید؟ 131 تا 133

در اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 یک مسابقه تسلیحاتی، اروپا را فرا گرفت. با توجه به اهمیت دریا ها و آب های آزاد کشور های اروپائی در کنار تقویت نیروی زمینی به تقویت آن پرداختند. انگلستان که نگران امنیت مدیترانه و توسعه نفوذ دو کشور فرانسه و روسیه در این آب ها بود به سرعت در صدد تقویت نیروی دریائی خود گردید و در این زمینه قانون دریائی را با عنوان (TOW _ POWER _ STANDARD) به تصویب رسانید. فرانسه و ایتالیا نیز سیاست مشابهی را در پیش گرفتند و برای رسیدن به این موضوع بودجه نیروی دریائی خود را به دو برابر افزایش دادند. اما آلمان ها که برنامه توسعه نیروی دریائی آنها تهاجمی تر بود طرح حمله به فرانسه از طریق بلژیک را تهیه و به عنوان نقشه نظامی به تصویب رساند همچنین سیاست آلمان ها در خصوص نیروی دریائی این بود که قدرت ناوگان آنها به حدی برسد که در معادلات دیپلماتیک برگ برنده اش باشد و مخاطبان را بتواند مجبور به مدارا و مذاکره نماید و برای رسیدن به این منظور می بایست نیروی انسانی نظامی متخصص و کارآزموده و سربازان ماهر را به رقم 630 هزار نفر برسانند و همچنین تعداد ناوهای جنگی خود را به سرعت افزایش دهند. این اقدامات می رفت تا آلمان را پس از انگلستان به عنوان دومین قدرت دریائی تبدیل کند. انگلستان در صدد برآمد با توجه به توافقاتی که با آلمان در خصوص مستعمرات پرتغال داشت و همچنین استفاده از احساسات دوستانه ای که نسبت به آلمان ها به عنوان نژاد برادر در مقابل ملل لاتین (فرانسه، ایتالیا، اسپانیا) داشت و ادارا به مدارا نماید. لذا مذاکرات دو کشور شروع شد اما منافع دو کشور عمیق تر از آن بود که بتوانند به توافقی دست یابند. شکست مذاکرات آلمان و انگلیس خصومت شدیدی را بر علیه آلمان در انگلستان برانگیخت.

13. سیاست وزیر امور خارجه فرانسه (دلکسه) بر 3 پایه استوار بود آنها را نام ببرید. اقدامات وی را جهت خروج فرانسه از انزوا توضیح

دهید؟ 133 و 137

1- نزدیکی هرچه بیشتر با روسیه 2- سست نمودن پیوند ایتالیا و اتحاد مثلث 3- عقد قرارداد دوستی با انگلستان

تضاد شدید سیاست آلمان و انگلیس در آستانه قرن بیستم موقعیتی فراهم ساخت تا فرانسه ابتکار عمل دیپلماتیک در اروپا را در دست خود گیرد و به جبران انزوای دوران بیسمارک و حقارت شکست 1870 بپردازد. لذا دلسکه وزیر امور خارجه فرانسه برای رسیدن به این هدف دست به اقدامات ذیل زد:

1- روابط فرانسه و روسیه در زمان دلسکه به ظاهر وضع مطلوبی داشت در حالی که در واقع چنین نبود چون هر یک از دو کشور در سیاست بین الملل حوزه فعالیت جداگانه ای داشتند روسیه درگیر مسائل شرق بود، در حالی که رقابت استعماری در چین برای فرانسه سودی نداشت و همچنین فرانسه در شمال آفریقا نیاز به مساعدت روسیه داشت در صورتی که روسیه در انجا از منافع سود نمی برد. علاوه بر این سیاست دو کشور در حوزه مدیترانه و امپراتوری عثمانی دچار تضاد های نسبتا شدیدی بود. تنها موردی که باعث حفظ این رابطه شده بود کمک های اقتصادی فرانسه به روس و حمایت نسبی روسیه از فرانسه در صحنه سیاست بین الملل بود. دلسکه برای تحکیم روابط از نقطه ضعف روس ها که احتیاج فراوانی به وامهای خارجی داشت استفاده نمود و زمینه های همکاری های وسیعتر از قبل را در زمینه اقتصادی و سیاسی و نظامی بین دو کشور فراهم نمود. در سال 1900 پروتکلی به امضاء روسای ستاد مشترک دو کشور رسید که بر اساس آن در صورت بروز جنگ بین روسیه و انگلیس، فرانسه 150 هزار سرباز در سواحل مانس متمرکز نماید و در صورت جنگ بین فرانسه و انگلیس روسیه موظف می شد که به ترکستان حمله کند و توجه انگلیس را به آسیا معطوف کند.

2- دلسکه برای شکاف در اتحاد مثلث به سراغ ایتالیا رفت و از اختلافات ایتالیا و اتریش در مسئله بالکان و همچنین بر سر کار آمدن شخصیت های جدید سیاسی که بیشتر تمایل به همکاری با فرانسه را داشتند استفاده نموده و برای ایجاد حسن همکاری برای رسیدن به یک اتحاد پایدار در صدد رفع اختلافات بین دو کشور در شمال آفریقا برآمد لذا توافقنامه بین دو کشور به این مضمون که فرانسه هیچگونه مزاحمتی در راه تحقق اهداف ایتالیا در لیبی ایجاد نکند و در عوض ایتالیا نیز در مورد اهداف فرانسه در مراکش حسن نیت داشته باشد. این همکاری ها ادامه داشت تا این که دو کشور به توافق جدیدی مبنی بر اینکه در صورت جنگ فرانسه با آلمان ایتالیا بی طرفی را رعایت کند صورت گرفت. به هر حال رابطه این دو کشور هیچگاه از حد دوستی تجاوز نکرده و هرگز به اتحاد تبدیل نشد اما دلسکه پیروز بود زیرا چیزی جز بی طرفی ایتالیا را نمی خواست.

3- مذاکرات آلمان و انگلیس به نتیجه نرسید و جنگ تبلیغاتی که بین رسانه های جمعی انگلیس و آلمان در گرفت بر قطع روابط دو کشور اثر قاطعی گذاشت. دلسکه دوستی با انگلستان را برای مقابله با قدرت آلمان که جز اتریش متحدی برایش نمانده بود لازم می دانست، حل اختلافها در مورد مستعمرات لازمه برقراری روابط

دوستانه بین دو کشور فرانسه و انگلیس بود. دلسکه مایل بود اختلافها بدین صورت حل گردد که فرانسه از ادعاهای خود بر مصر صرف نظر کند و در ازای آن انگلستان دست فرانسه را در مراکش بازگذارد. بالاخره این دو کشور به این توافق رسیدند و در ضمن آن دو کشور در خصوص مرزهای خود در نیجریه و زامبیا به توافق رسیدند و در مورد اختلاف های خود با تقسیم سیام به دو منطقه نفوذ و در اقیانوسیه با اعمال حاکمیت دوگانه به اختلاف های خود پایان دادند.

14. توافق روس و انگلیس و تشکیل اتفاق مثلث را بنویسید و این توافق چه اثرات منفی برای ایران داشت؟ 140 تا

142

انگلستان که در انزوای سنتی خود بسر می برد از اقدامات تهاجمی آلمان در هراس بود و مجبور به عکس العمل گردید زیرا روسیه تازه از ژاپن شکست خورده بود و دچار مشکلات داخلی بود و بجز فرانسه کشور دیگری در مقابل آلمان نبود و اگر فرانسه از آلمان شکست می خورد خطر تسلط آلمان بر اروپا وجود داشت و این تهدیدی جدی برای انگلیس بود به همین دلیل در جریان بحران مراکش از فرانسه حمایت کرد. انگلیس که می دید روسیه دچار ضعف نظامی شده و عملاً خود نیز دیگر علاقه ای به حمایت از تمامیت ارضی عثمانی را ندارد احتمال درگیری با روسیه را منتفی می دانست از طرف دیگر روسیه نیز بدنبال این بود متحدانی در اروپا برای خود فراهم کند تا بتواند شکست های شرق دور را در حوزه مدیترانه و آسیا جبران نماید. بالاخره با وساطت فرانسه این تمایلات دوجانبه تبدیل به همکاری شد و روابط روسیه و انگلیس بهبود یافت و در زمینه های به توافق رسیدند که مناطق نفوذ خود را در آسیا تعیین و آن را سنگ بنای همکاری های سیاسی و نظامی خود در اروپا قرار دهند. در همین حال فرانسه روسیه و ژاپن نیز در مورد حفظ موجود در خاور دور به توافق رسیدند این توافقات موجب ایجاد جبهه جدیدی در اروپا گردید که به اتفاق مثلث مشهور شد. روسیه و انگلیس در مورد ایران تصمیم گرفتند که ایران را به سه قسمت (شمال: در اختیار روسیه جنوب: در اختیار انگلیس مرکز: بی طرف) تقسیم کنند

15. تحولات روابط بین الملل در اروپا پس از اتفاق مثلث و جنگ جهانی اول را توضیح دهید؟ 142 تا 143

از سال 1907 اروپا به دو بلوک متخاصم تقسیم گردید و رقابت های هر بلوک با دیگری شدت یافت. رقابت بین فرانسه و آلمان بر سر «آلزاس و لرن» آلمان و انگلیس «بر سر تفوق بر دریاها» اتریش و روسیه «بالکان». این خصومت ها به بحران های بالکان، مراکش، جنگهای بالکان و بالاخره جنگ اتریش و صربستان که به جنگ جهانی اول منجر شد تبدیل شد. دنیا بین قدرت های بزرگ تقسیم شده بود در قاره آفریقا سرزمین بی صاحبی وجود نداشت، چین و عثمانی بصورت مناطق

نفوذ قدرت های بزرگ درآمده بودند و رقابت های اقتصادی شدت یافته بود. در نتیجه هرگونه تغییری در وضعیت موجود بدون برخورد با منافع یکی از قدرت ها امکان پذیر نبود.

16. در مورد اتحاد های شکل گرفته در اروپا در اوایل قرن 20 (اتفاق مثلث و اتحاد مثلث) توضیح دهید؟ 152

در جبهه اتفاق مثلث روسیه و فرانسه بر هماهنگی نظامی خود افزودند فرانسه با دادن وام به روس برای تکمیل راه آهن خود در جهت اعزام نیرو به اروپا موافقت کرد. از طرف دیگر فرانسه و انگلیس مذاکرات نظامی خود را ادامه داده و بر اساس این مذاکرات و توافقات ان وظیفه مراقبت از مدیترانه به فرانسه سپرده شد.

در مقابل اتحاد مثلث نیز به تحکیم پیوندهای خود پرداخت، آلمان از اتریش در مسئله بالکان حمایت بیشتری کرد تا که اتریش بتواند به حل ناهئی مسئله صربستان بپردازد. اما پیوند اتریش و ایتالیا محکم نبود این دو کشور هنوز کینه های قدیمی خود را نسبت به ایالات ایردانت و رقابت در بالکان را فراموش نکرده بودند اما رابطه آلمان و ایتالیا مثبت بود و بالاخره آلمان در سال 1913 توانست بین نوآگان اتریش و ایتالیا در مدیترانه همکاری بر قرار و آنها را به پشتیبانی نیروی دریائی آلمان پشتگرم سازد.

17. در مورد مسابقه تسلیحاتی دوران صلح ملل و وقایعی که به جنگ جهانی اول منجر شد توضیح دهید؟ 153

رئیس ستاد مشترک آلمان قانونی را از تصویب گذارند که به موجب آن نفرات ارتش آلمان در هنگام صلح از 623 هزار نفر 820 هزار و با فار زیر پرچم از مرز یک میلیون و نیم تجاوز کنند، این افزایش پرسنل به آلمان اجازه می داد که در دو جبهه قارذ به جنگدین باشد. متحدان آلمان نیز (اتریش، ایتالیا) هر کدام به نوبه خود اقداماتی در جهت تقویت ارتش خود انجام دادند.

در طرف دیگر فرانسه در صدد برآمد تا طرحی در مجلس به تصویب برساند که طبق آن خدمت نظام را از 2 سال به 3 سال افزایش دهد و با تصویب این طرح در مجلس شمار نظامیان خود را از 750 هزار نفر می گذارند. روسیه نیز طرح جدید سازمان ارتش را تدارک دید و به تدریج نفرات خود را از یک میلیون و سصد هزار نفر به یک میلیون و هشتصد هزار نفر رساند. انگلستان نیز همچنان بر نیروی دریائی خود تاکید داشت و به تجهیز آن می پرداخت.